

اراده ملی برای برخورد با فاجعه ملی کشتار بزرگ زندانیان سیاسی

در تابستان سال ۶۷

بسیست سال از کشتار بزرگ زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ میگذرد. هنوز بعد از گذشت این مدت زمان، با اینکه موضوع مربوط به قتل حداقل ۴۰۰۰ انسان میشود بسیاری از زوایای این کشتار وحشیانه در تاریکی قرار دارد. در اینباره چند تن از زندانیان سیاسی که در زمان فاجعه حضور داشته اند و هر یک بعضی از معرکه جان سالم بدر برده اند خاطرات خود را درج کرده اند. با این وجود بعلل زیر هنوز واقعیت این اتفاق دردناک به کل واضح نشده است:

- تلاش وافر رژیم برای مخفی نگاه داشتن این فاجعه در زمان اجرای آن و از آن بپوشاند. اگر در سال ۶۰، بعد از کودتای علیه رئیس جمهوری منتخب مردم، شب و روز رژیم دست به اعدام میزد و حتی تعداد اعدامها تا ۴۰۰ عدد در یک شب هم رسید اما رژیم ابایی از مخفی کردن آن خشونتها نداشت. اما در باره اعدامهای سال ۶۷، بعلت ضعف مفرط اش این جنایت را پنهان داشت و هنوز هم خط قرمز بزرگی در برابر این امر کشیده اند.

- سکوت کسانی که از رژیم فاصله گرفته اند عامل دوم ناشناخته ماندن ابعاد فاجعه است. تنها شخص آقای منتظری برای کشف حقیقت در این باره، اطلاعات بسیار مهمی را منتشر کرده است. آیا اگر آقایان موسوی اردبیلی، موسوی خنینی ها، محتشمی پور و ... که اکنون بر سکوی اصلاح طلبی تکیه زده اند و در آنزمان در مصدر امور بودند و از نزدیک با این قضیه رابطه داشتند، یک دهم کار آقای منتظری را انجام داده بودند چه اتفاقی می افتاد؟ آیا سکوت کامل اینگونه افراد نشان از این نیست که خود در این فاجعه دست داشته اند؟

- بالاخره اینکه در سطحی پایین تر سواستفاده سیاسی برخی از نیروها و اشخاص با انتشار اطلاعات غلط یا دروغ، بقصد غلیظ کردن جنایتی که نیازی به دان نیست، به شفاف کردن موضوع نه تنها کمکی نکرده اند بلکه لطمه هم وارد ساخته اند.

با توجه به گفته ها و نوشته و مصاحبه ها (خاطرات آقای منتظری، خاطرات ری شهری و خاطرات زندانیان سیاسی از جمله خاطرات آقای مصداقی که در ۴ جلد منتشر شده است، همچنین خاطرات خانم منیره برادران و مصاحبه های ایشان از سوی رادیو زمانه با چند تن از زندانیان سیاسی در ماه گذشته، و مصاحبه های خانم فروغ لطفی از فعالان برجسته خانوادههای اعدامیان بسیار گویا هستند)، با میزان کمی خطا در رابطه با این فاجعه میتوان واقفیتها را زیر را مطرح کرد:

۱ - علت کشتار زندانیان سیاسی چه بود.

از آنجا که کشتار زندانیان سیاسی از روز ۶ مرداد در اوین آغاز شد و از آنجا که حمله مجاهدین از عراق به ایران در ۳ مرداد صورت گرفت، بسیاری در درون رژیم و بیرون آن علت کشتار زندانیان سیاسی را نتیجه حمله مجاهدین ("فروغ جاویدان" که با شعار "اول مهراں بعد تهران") آغاز شد، میدانند. اما این نتیجه گیری هم از نظر داده های تاریخی غلط است و هم از نظر اخلاقی و حقوقی انسان غیظ قابل قبول.

از نظر تاریخی درست نیست زیرا به شهادت بسیاری از نوشته های زندانیان سابق و به شهادت آنچه از رژیم بیرون آمده است، از چند وقت قبل از شروع قتل عام، فشارهای زیادی بر زندانیان سیاسی وارد می آمد. از آغاز بهار ۶۷ بدنبال بازخواستهای چند باره زندانیان تفکیک میشوند و در زندانها نقل و انتقالات زیادی صورت میگیرد. از روز اول مرداد ماه کلیه ملاقاتهای زندانیان قطع میشود. در واقع بعد از اینکه به لطف فشارهای آقای منتظری در سالهای ۶۴ و ۶۵ چند هزار نفر [بقول آقای منتظری ۵۰۰۰ نفر] از زندانیان سیاسی آزاد شده بودند اما هنوز در زندانها ایران چندین هزار زندانی سیاسی وجود میداشت. آقای خمینی دست منتظری را از زندانها در اواسط سال ۶۵ کوتاه میکند. آقای منتظری در ۱۷ مهر ماه سال ۶۵، یعنی دو سال قبل از قتل عام، به آقای خمینی چنین مینویسد:

"آیا میدانید در زندانهای جمهوری اسلامی به نام اسلام جنایاتی شده است که هرگز نظیر آن در رژیم منحوس شاه نشده است؟"
آقای خمینی در همان سال به او نوشته بود: "آزادی بی رویه چند صد منافقین به دستور هیئتی که رقت قلب و حسن ظن شان واقع شد، آمار انفجارها، ترورها و دزدی ها را بالا برده است."

بعد از اینکه دست آقای منتظری از زندانها کوتاه میشود این سوال برای مسئولان جدید مطرح میشود که با زندانیان باقی مانده چه باید کرد؟ بسیاری از زندانیان مدت زندانشان هم تمام شده بود اما رژیم آنها را آزاد نمیکرد. بدینترتیب راه حل دیگری به غیر از یک "خانه تکانی" باقی نمیماند. این بود که از سال ۶۵ رژیم بدنبال "راه حل" آخر میگشت. تفکیک زندانیان و بازخواستهای چند باره در بهار سال ۶۷ برای رسیدن به این هدف صورت گرفت. زمانی که خمینی در تاریخ ۲۵ تیرماه قطعنامه آتش بس با عراق را میپذیرد، مسئله جام زهر خوردنش تزلزل بزرگی برای هوادارانش ایجاد میکند و مخالفان براحتی میتوانستند از آن بهره

بررداری کنند. از اینجهد کلیه ملاقاتهای زندانیان سیاسی از اول مرداد ماه قطع میشود و تا آبانماه این قطع ملاقات ادامه پیدا میکند.

سازمان مجاهدین در ۳ مرداد به ایران حمله میکند و جنایتی که همه چیز برای اجرای آن آماده بود از ۶ مرداد ماه شروع میشود و تا ۲۰ حدود شهرریور ادامه پیدا میکند. اما علت دیگری که نشان میدهد طرح قتل عام وجود داشته این است که اگر سازمان مجاهدین به ایران حمله کرد چرا از ۵ شهریور ماه کشتار مارکسیستها که اکثریت آنها را توده ایها و فدائیان اکثریت تشکیل میدادند شروع شد؟ اگر این فرض غیر اخلاقی را بپذیریم که زندانیان مجاهد مجرم بودند به مارکسیستها که روحشان از این حمله خبر نداشت چه ربط داشت و چرا حداقل ۵۰۰ نفر از مارکسیستها با عقاید مختلف را بعنوان مرتد در عرض ۲۰ روز قتل عام کردند؟ حتی بسیاری از آنان مخالف مبارزه مسلحانه با رژیم بودند اما چون مخالف بودند و سر خم نکرده بودند مستحق مرگ میشدند. هدف از آوردن این دلایل درست دانستن کار مجاهدین نیست که آنها از همان زمانی که به عراق پیوستند راه خیانت به وطن و مردم خود را پیش گرفتند و رسیدگی به کارنامه سیاسی آنها موضوع این مقاله نیست. اما نمیتوان جنایت رژیم را برای از بین بردن بیش از ۴۰۰۰ زندانی به گردن آنان انداخت و این کار از دیدگاه حقوقی و اخلاقی کاملاً غیر منطقی و غیر قابل قبول است. مسئول اول این جنایت بزرگ شخص آقای خمینی است که دستور را صادر کرده است. شاید تاثیر عملیات "فروغ جاویدان" این بود که میزان خشونت و بیرحمی نسبت به زندانیان را بالا برد و "بهترین موقعیت" را برای رژیم به قصد از بین بردن زندانیان سیاسی فراهم آورد، موقعیتی که رژیم مدتها بدنبال آن بود.

۲ - هئیت رسیدگی به قتل چه کسانی بودند و از چه تاریخی قتلها صورت گرفت.

هئیت را که آقای خمینی تعیین کرده بود حداقل برای زندانهای گوهردشت و اوین یگانه بود و تشکیل شده بود از جعفر نیری، مرتضی اشراقی، مصطفی پورمحمدی و یا نماینده ای از وزارت اطلاعات. در اینکار ابراهیم رنسیسی، اسماعیل شوشتری، رامندی و علی مبشری هم کمک میکردند. البته در همه جلسه ها همه آنها حضور نداشتند. این هئیت در زندانهای اوین و گوهر دشت از مسئولان دیگر این دو زندان نیز کمک میگرفتند. اما بعنوان مثال لاجوردی در این قتلها شرکت نداشت. او بعد از پایان قتلها یعنی در شهریور ماه دوباره در زندان اوین مسئولیت پیدا کرد. هئیت اول قتلها را بنا بدستور خمینی در باره «منافقین» از هواداران مجاهدین شروع کرد و بعد بنا به حکم دیگری در باره مرتد ها هئیت به قتل زندانیان مارکسیست پرداخت. با اینکه حکم خمینی در باره "منافقین" توسط آقای منتظری منتشر شد اما تا کنون حکم مربوط به مارکسیستها منتشر نشده است. در مورد مارکسیستها هیچ زنی از زندانیان در شهریور ۶۷ اعدام نشد و علت این مسئله هم این است که در فقه روحانیت حاکم، زن مرتد را نمیتوان اعدام کرد زیرا زنها قوه تشخیص ندارند. اما مردان مارکسیست بعنوان مرتد اعدام شدند. این در حالی است که زنان مجاهد بعنوان منافق اعدام شدند زیر طبق حکم شرعی روحانیت حاکم، زن منافق را میتوان کشت اما زن مرتد را نه. البته زن مرتد را چنان زیر فشار و شکنجه قرار میدادند که توبه کند و چند زن به همین علت در آن زمان خودکشی کردند. اکثر کشتارها در مردادماه و شهریورماه نیز با دار زدن صورت گرفته است. در اینجا ضروری است گفته شود که جای تاسف دارد که گروههای مارکسیست روز ۱۰ شهریور را بعنوان سالروز قتل عام زندانیان سیاسی تعیین کرده اند. بهتر این است یا روز آغاز اعدامها یعنی ۶ مرداد و یا یک روز دیگر که به انتخاب همه خانوادهها و زندانیان سابق باشد برای این موضوع با اهمیت اختصاص داده شود. اما افسوس که در اینحد هم "منافع سیاسی" بر دفاع عام از حقوق بشر میچربد. این نکته ضروری است که یادآوری شود که قتلها تنها در تهران صورت نگرفت، باینکه بیشترین شهادتها از زندانیان تهران و گوهردشت بوده است اما از همان ۶ خرداد در شهرهای رشت، تبریز، شیراز، مشهد، خرمآباد، دزفول و ... قتل زندانیان سیاسی شروع شد.

۳ - خانوادههای قربانیان و افکار عمومی چگونه از این قتلها مطلع شدند

با اینکه رژیم همه کار کرد که کسی از کشتار آگاه نگردد، اما بالاخره برخی از خانوادهها، از طریق زندانیان دیگر، کم و بیش، از این "فاجعه ملی" مطلع شدند. خانواده ها شایعه های زیادی در این باره می شنیدند. مشکل آنها این بود که نمی توانستند باور کنند. در ناپاوری، در هم شکسته، بسر می بردند. بسیاری از فرزندان و همسران آنها قبلاً محاکمه شده بودند و علتی وجود نداشت که آنها، در زندان، بدون اینکه عملی انجام داده باشند، محکوم به مرگ و اعدام شوند. بویژه اینکه محل دفن مشخصی وجود نداشت. اما از آنجا که ملاقاتها دوباره از اواخر آبانماه از سر گرفته شد و خانوادهها قصد ملاقات با عزیزانشان را داشتند راه گریزی برای رژیم باقی نمانده بود. هر خانواده ای که دیگر ملاقات نداشت درمیافت که فرزندش را اعدام کرده اند. بالاخره از خانواده ها دعوت شد که برای گرفتن ساکهای فرزندانشان مراجعه کنند. بدینترتیب بود که خانوادهها همدیگر را در یافتند و رشته همبستگی در بین آنان قوی شد. مادرهایی بودند که بدور از دید مامورین در ساعت ۳ صبح به خاوران میروند و با بیلچه و دستان خود بدنبال جنازه فرزندانشان میگردند. در همان سال، بارندگی شدیدی نیز در تهران رویداد و از آنجا که گورهای دسته جمعی را عمیق نکنده بودند، شدت و زیادت باران باعث شسته شدن خاک شد و، در چند جا، قسمتهایی از جنازه ها بر روی خاک نمایان گشتند. حتی یکی از افراد خانوادهها دست یک جوان را که از بدنش جدا شده بود را پیدا میکند. بنظر میرسد که سگها بدنبال غذا به برخی از جنازهها دست یافته بودند. ماجرای تلاش خانوادهها بسیار دردناک است و درسی است که باید همه ایرانیان از آن آگاه شوند.

۴ - چند نفر به قتل رسیدند؟

قبل از هر چیز باید مشخص باشد که حتی اگر یک نفر بیگناه را کشته بودند در قضیه تغییری حاصل نمیشد. امروز تعداد اعدایان مشخص نیستند. اما برای اینکه حدود آن بدست آید بد نیست چند نقل قول شود:

منتظری خطاب به خمینی در ۹ مرداد یعنی ۴ روز بعد از فتوای خمینی و ۳ روز بعد از آغاز اعدامها:

"بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز عکس و العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود"

این جمله نشان میدهد که منتظری از حکم خمینی مطلع شده است و محاسبه اش اینست که با این حکم در چند روز چند هزار نفر اعدام خواهند شد. میزان اعدامها در همان چند روز اول باید بالا باشد که منتظری چنین هشدار را به خمینی میدهد.

۲ هفته بعد از آغاز اعدامها، نیری در جلسه ای در ۲۴ مرداد به منتظری میگوید: "ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده ایم ۲۰۰ نفر را هم بعنوان سر موضع از بقیه جدا کرده ایم کلک اینها را هم بکنیم بعد هر چه بفرمانید."

بعدها بهنگام نوشتن خاطرات، آقای منتظری مینویسد: "بالاخره مدتی ملاقاتهای زندان را تعطیل کردند برحسب گفته های متصدیان و استناد به این نامه [منظور فتوی خمینی است] حدود ۲۸۰۰ یا ۳۸۰۰ نفر زندانی - تردید از من است - از زن و مرد اعدام کردند."

با اینکه سازمان مجاهدین صحبت از ۳۰۰۰۰ اعدامی در این کشتار میکند، اما این عدد بسیار دور از واقعیت بنظر میرسد. اما تاکنون بیش از ۴۰۰۰ اسم در خارج از کشور منتشر شده است. از اینکه حدود ۴۰۰۰ نفر نوشته میشود برای اینکه در برخی از موارد اسمها دقیق نیستند و ممکن است اشتباه شده باشد. و میتوان گفت که با میزانی خطا رقم حدود ۴۰۰۰ نفر که با گفته آقای منتظری هم تطابق دارد به حقیقت نزدیک است. نامه های آقای منتظری در مرداد ماه نوشته شده بود، اما در آن شرایط خفقان سخت عده ای فداکار، در فروردین سال ۶۸، این نامه ها را به آقای بنی صدر رسانند و دفتر او نامه ها را با سرعت در اختیار افکار عمومی گذاشت. در فروردین همان سال، آقای منتظری، از مقامش، توسط خمینی خلع شد. گر چه، خمینی، قبل از انتشار نامه در خارج از کشور، به عزل او مصمم شده بود. و همان نامه بعلاوه نامه های دیگر در خاطرات آقای منتظری، به همراه اصل نامه توسط انتشارات انقلاب اسلامی در سال در خارج از کشور منتشر شدند.

اگر پرچمدار این مبارزه قبل از همه خانواده قربانیان و زندانیان سیاسی سابق و گروههای حقوقی بشری هستند، همراهی گروههای سیاسی در اینباره میتواند نشان بلوغ جامعه سیاسی ایران باشد. ۱۰ سال قبل خانواده قربانیان برای اولین، طی نامه ای علنی به خاتمی، در خواسته های زیر را کرده اند:

۱ - اسامی، زمان فوت و محل فوت عزیزان را اعلام کنید،

۲ - از دفن اموات دیگر بر خاک جان باختگان ما جلوگیری کنید،

۳ - مانع نشانه گذاری و گلکاری در مزار و محل خاکسپاری عزیزان ما نشوید.

تاکنون هیچیک از این درخواستها پاسخ نگرفته است. اما سعی و تلاش خانواده تاکنون باعث شده است که طرح رژیم برای از بین بردن خاوران به نتیجه نرسد. برخی از مادران سالها هر جمعه بر سر خاک فرزندان شان میرفتند و هنوز هم هر سال دورهم در خاوران جمع میشوند و در مقابل رژیم مقاومت تحسین انگیزی نشان میدهند.

وظیفه ما چیست؟ با این فاجعه و غم ژرف خانواده ها و بازماندگان قربانیان آن جنایت، چگونه باید برخورد کرد؟ از عاجل ترین وظایف اپوزیسیون دمکرات رسیدگی به این مسئله، خارج از درگیریهای سیاسی است. این فاجعه باید بعنوان یک مسئله ملی و یک امر قضایی مهم تاریخ معاصر ایران نگریسته شود. بدون اغراق میتوان گفت که رسیدگی شفاف به این مسئله با مسئله دمکراسی در ایران بهم گره خورده است. هدف باید آن باشد که چنین جنایات موحشی، در میهن ما، دیگر هرگز تکرار نشود. برای رسیدن به این هدف، به این فاجعه بزرگ و فجایع دیگری که در تاریخ معاصر ما بوقوع پیوسته اند تنها از دیدگاه حقوقی و وظایف انسانی باید نگریست. یعنی، خارج از حب و بغض گروهی، از حقوق انسان و همه انسانها دفاع باید کرد. قربانیان این فاجعه و هر فاجعه ای دیگر، قبل از اینکه هوادار، طرفدار و یا عضو سازمانی بوده یا باشند، انسانهایی بودند و هستند و خواهند بود که به شکل فجیعی از بین رفته اند یا از بین برده می شوند. چنین روشی باعث می شود که حقوق انسان فدای رقابت ها و منافع سیاسی نگردد و تمامی جامعه به وظیفه خویش در دفاع از حقوق تک تک اعضای خود برخیزد. اجرای عدالتی که حق خانواده های قربانیان است، قبل از هر چیز، نیاز به یافتن حقیقت و تمامی حقیقت دارد و هنوز بسیاری از مسائل حول این فاجعه (و دیگر فجایع) در پرده ابهام و کتمان هستند. اینستکه همه انسانهایی که درد انسانیت دارند باید دست به دست هم دهند. در یافتن اطلاعات و قرار دادن آنها در اختیار افکار عمومی همکاری کنند. تا مسببان و آمران و عاملان و راه کارهایی که به این جنایت انجامید برای جامعه واضح شوند. حتی باید از کسانی که در راه جبران و توبه از گذشته به گفتن حقیقت می پردازند استقبال کرد.

آیا روزی خواهد رسید که ما ایرانیان در دفاع از حقوق انسانی هیچ خط قرمزی را نسازیم و به خود و دیگران تحمیل نکنیم و اگر اهل قدرت خط قرمزی ساختند آن را نپذیریم؟ آیا اگر این فاجعه ملی را پی گرفته بودیم، باز هم شاهد شقاوتهای دیگر رژیم علیه روشنفکران و دانشجویان و روزنگاران و... می شدیم؟ آگاه باشیم که رژیم از هیچ چیز بیشتر از گفتن حقیقت نمی ترسد و حافظه تاریخی هیچ ملتی نیز نمیتواند خاطره چنین جنایتهایی را از یاد ببرد. بکشیم و استوار پی گیری این جنایت و جنایتهای دیگر را رها نکنیم. برای این کار نیاز به یک اراده ملی است، ملی بدین معنی که هر کس با هر عقیده ای این کار را وظیفه خود بداند خارج از اینکه افکار زندانیان مقتول چه بود از حق آنان بعنوان یک انسان دفاع کند.